

ناگفته های ماجرای تخریب حسینیه شریعت در قم

وقتی خشونت به اوج می رسد

مانی نقشبند

۳۰ بهمن ۱۳۸۴

پیرمرد گریه می کند: «بیشتر از چهل سال است که برای اهل بیت روضه می خوانم. چهل سال است که ذکر مصیبت اهل بیت می گویم. از شهیدان می گویم و از اسیران کربلا... اما دیشب فهمیدم که این همه سال دروغ می گفته ام؛ فهمیدم که تا به حال به مصیبت شان بی معرفت بوده ام. دیشب بود که تازه فهمیدم درد اسیری چه بوده است. تازه دیشب بود که فهمیدم در کربلا چه گذشته است.» حسینیه حالا دیگر ویران شده است. اما حکایت حسینیه ویران شریعت یکی از برگ های سیاه تاریخ معاصر ایران است. حکایتی که روایت های رسمی آن بویی از حقیقت نداشته اند.



سابقه حسینیه شریعت

حسینیه شریعت را آقای سید احمد شریعتی به وصیت پدر بنیان گذاشت. پدر آقای شریعت، سید محمود شریعت، از اهل طریقت و علمای قم بوده است و مورد احترام بسیاری از اهالی این شهر مذهبی (چنان که آمد نام خانوادگی آقای احمد شریعتی از شریعت به شریعتی تغییر یافته است و لی هنوز بسیاری از مردم سید احمد شریعتی را با همان نام «شریعت» می شناسند). وصیت آقای شریعت به پسر این بود که خانه پدری و خانه عموی خود سید عباس شریعت را که به هم پیوسته بودند از ورثه بخرد و تبدیل به حسینیه کند. سید محمود شریعت در سال ۱۳۶۷ درگذشت و سید احمد شریعت نهایتاً سهم وراثت را پرداخت، منزل پدر و عمو را تجمیع پلاک کرد و بنای حسینیه را در سال ۱۳۸۰ به پایان برد. از همان آغاز مقامات شهر در روند گشایش حسینیه مانع ایجاد کردند. شهرداری قم گفت که تجمیع صورت گرفته پذیرفته نیست و تنها تراکم یک بنا را قبول دارد. در همین روند کمیسیون ماده ۱۰۰ یک سال پس از ساخته شدن حسینیه (۱۳۸۱) به نفع شهرداری رأی داد و ساختمان پلمب شد.

مالک برای نقض این حکم به دیوان عدالت اداری مراجعه کرد. اما دیوان هم به نفع طرف مقابل رأی داد. طرف مالک اما بنا بر شواهدی که از همان آغاز پدید آمدن مشکل داشت مانند بار گذشته رأی تحت تاثیر نهادهای امنیتی بوده است. با این همه چاره ای از گردن نهادن به حکم و پذیرش ادامه پلمب حسینیه در آن شرایط وجود نداشت. سید احمد شریعت برای این که مشکل حل شود و حسینیه مطابق وصیت قابل استفاده شود به صورت رسمی آن را وقف کرد و به این ترتیب ملک را از مالکیت خود خارج کرد و به مالکیت وقف درآورد و در وقفنامه خود را به عنوان متولی در زمان حیاتش و قطب سلسله نعمت الهی گنابادی در هر زمانی به عنوان متولی آینده تعیین کرد (در حال حاضر دکتر نورعلی تابنده قطب این سلسله است).

از نظر قانونی وقف مشکل را حل می کرد. از آن گذشته طبق همین قوانین و بنا به قواعد شرعی متولی منصوص است و دادگاه حق عزل او را ندارد (ماده ۷۹ قانون مدنی نیز بر این مسئله تاکید دارد). تنها تغییری که دادگاه می تواند در تولیت اعمال کند این است که نهایتاً در صورت اثبات عدم صلاحیت متولی کسی را برای تولیت وقف به متولی منصوص ضمیمه کند. علاوه بر این تنها راه اثبات عدم صلاحیت متولی این است که او در جریان پرونده ای کیفری یا جنایی به حکم قطعی محکوم شده باشد. این امر البته در مورد سید احمد شریعت که هیچگاه چنین محکومیت نداشت صادق نبود. هیچ دادگاهی هم به اداره اوقاف مجوز تصرف ملک را نداده بود. به هر حال حسینیه باز هم در پلمب ماند تا شب عید غدیر امسال.

تصرف

شب عید غدیر برای صوفیان گنابادی هم مانند بسیاری دیگر از گروه های صوفی و غیر صوفی شیعه شبی مقدس است و معمولاً در این شب مراسم دارند. آن ها هم این شب و هم روز عید غدیر را در تکایای مختلف شان در سراسر ایران مراسم داشتند. حسینیه شریعت اما هنوز پلمب بود و برخلاف گفته مقامات رسمی کسی از ایشان در آنجا مراسم نداشت؛ قفل سه ساله ناگشوده مانده بود. با این همه در این

شب، یعنی شب بیست و هشتم دی ماه، گروهی که در قم شناخته شده و مشهور هستند با همراهی گروهی از نیروهای امنیتی به حسینیه آمدند و پلمب آن را شکستند. تصرف حسینیه را در چنین شبی اقدامی تحریک آمیز بود.

اندک شناختی از جایی که مورد تصرف قرار می گرفت و گروهی که موقوفه شان غصب می شد به سرعت این را به ذهن متبادر می کند که متصرفان به قصد چنین شبی را انتخاب کرده بودند تا در حداقل زمان و به واسطه نزدیکترین مراسم گنابادی (در روز عید غدیر) خبر تصرف را به گوش فقراي این سلسله در سراسر ایران برسانند. خصوصاً این که بسیاری از مریدان سلسله گنابادی به مناسبت عید غدیر برای زیارت حضرت معصومه به قم آمده بودند که طبعاً در جریان ماجرا قرار می گرفتند و قطعاً این خبر را به شهرهاشان می بردند. گروه متصرف مورد اشاره هیئت «فاطمیون» بودند.

هیئت فاطمیون که در قم گروهی است که از طریق برخی اعضای خود که از مریدان فکری مصباح یزدی هستند با موسسه «امام خمینی» در قم که متعلق به وی است، نسبت دارد. هیئت فاطمیون داخل حسینیه شدند و مراسم خود را برگزار کردند. اقدام آنها البته مورد اعتراض مالک و گروهی از نزدیکان او قرار گرفت. فاطمیون به وضوح دو اقدام غیر قانونی انجام داده بودند؛ یکی این که وارد ملک دیگری شده بودند و دیگر این که برای ورود پلمبی را که از سوی مقامات دولتی زده شده بود بدون این که تحول جدیدی در پرونده رخ داده باشد شکسته بودند. سواي این که اصولاً اگر هم تحوли صورت گرفته بود هر گونه فك پلمبی باید با نظارت مقامات قانونی و نمایندگان واقف صورت می گرفت.

با این همه چنین استدلالهایی هیئت فاطمیون را حاضر به ترك محل نکرد. به نظر می آید که آنچه نهایتاً در آن شب باعث ترك اعضای هیئت شد تاکید آقای احمد شریعتی بر غصبی بودن محل بوده است و این که آقایان نمازشان در این محل صحیح نخواهد بود. به این ترتیب اعضای هیئت فاطمیون برای خواندن نماز صبح به محل دیگری می روند. برخی از اعضای گروه فاطمیون بعدها گفته بودند که برای آن شب از آقای «آقا تهرانی» دعوت کرده بودند که در حسینیه «فتح» شده برایشان سخنرانی کند که البته میسر نشده بود و کس دیگری می آید. آقا تهرانی کسی است که صبحهای جمعه در موسسه امام خمینی (همان موسسه مصباح یزدی) دعای ندبه می خواند.

با وجود این که هیئت فاطمیون محل را ترك می کنند تا دست کم آشکارا در مکان غصبی نماز نخوانند، حسینیه در تصرف می ماند و در روزهای بعد هم کنترل حسینیه را حفظ می کنند و اقدام به آوردن وسایلی به داخل آن می کنند و حتی در بخشی از آن دیوار کشی می کنند. تلاش های واقف برای تعیین تکلیف بنا و رفع تصرف از آن به جایی نمی رسد. نه شهرداری و نه اوقاف مسئولیتی در قبال این تصرف نمی پذیرند و عملاً هم اقدامی برای رفع تصرف از آن نمی کنند، و نه تنها اقدامی نمی کنند بلکه اوقاف ظاهراً تحت فشار یا نفوذ متصرفان مسئله جدیدی در مورد پرونده طرح می کند که از نظر محتوا بسیار عجیب است: اوقاف مدعی می شود که «وقف» این حسینیه اشکال دارد چرا که واقف آن را به امور «عرفان و تصوف» اختصاص داده است! (در حالی که در تاریخ موقوفات اسلامی در ایران و سایر نقاط جهان اسلام، خانقاهها و تکایای صوفیه بخش عظیمی از اوقاف را تشکیل می داده اند و می دهند). شکایتهای نمایندگان واقف به جایی نمی رسد.

اوج گرفتن بحران

حسینیه تحت تصرف سرایداری داشت که با همسر و فرزند نوزاد خود در آنجا زندگی می کرد. متصرفان تلاش می کنند فضا را چنان بر سرایدار و خانواده اش تنگ بگیرند که به خواست خود محل سکونتشان را ترك کنند. پس از تصرف راه ارتباط این خانواده عملاً با بیرون قطع می شود چرا که راه ارتباطی شان در اختیار متصرفان بود. آنها اگر می خواستند برای تهیه مایحتاج خود هم به بیرون از ملک بروند باید از همین راه می رفتند و البته این احتمال کاملاً جدی بود که اگر هر کدام برای هر کاری بیرون بروند دیگر امکان ورود نیابند. به این ترتیب حتی رساندن غذا و مایحتاج روزمره به آنها هم از بیرون صورت می گرفت و هر چه می آمد ابتدا به دست متصرفان می رفت تا به آنها برسد.

در این مدت دیگر خبر تصرف به فقراي سلسله در همه نقاط ایران رسیده بود و آنها به طور پراکنده به قم می آمدند تا از وضع حسینیه خود مطلع شوند. مانند بسیاری از موقوفهها این حسینیه هم با کمکهای خرد و کلان متعلقان ساخته شده بود که در این مورد فقراي سلسله گنابادی از مناطق مختلف بودند بنابراین نگرانی و تعلق خاطر ایشان به حسینیه هم کاملاً طبیعی بود. این حرف از زبان درویش سلسله به طور مکرر شنیده می شد که: «اصلاً مگر حسینیه مال آقای شریعت است که می خواهید از ایشان بگیرید؛ تگ تگ ما در خشت و گل این حسینیه سهم داریم».

در چنین فضایی متصرفان روز به روز به تحریک خود نسبت به فقراي سلسله افزودند و از جمله عرصه را بر خانواده سرایدار تنگتر

کردند. ابتدا آب را بر آن‌ها بستند و سپس در نهایت یکروز شیر خشکی را که از بیرون برای کودکان فرستاده بودند به آن‌ها ندادند. این اقدام که برای وادار کردن خانواده سرایدار به خروج بود به نتیجه دیگری می‌انجامد؛ فقرای سلسله که در آن زمان در محل حاضر بودند و از محروم کردن نوزاد سرایدار آگاه شده بودند به داخل حسینیه هجوم می‌آوردند و آن را باز پس می‌گیرند.

میان‌پرده حیرت‌آور

تنها در این روز یعنی پنجم بهمن ماه بود که فقرای سلسله گنابادی به حسینیه‌ای وارد شدند که سه سال پلمب بود و نهایتاً هم به‌وسیله هیئت فاطمیون پلمبش شکست و تصرف شد. چیزی که گنابادیان در آنجا مشاهده کردند برایشان حیرت‌آور بود و تناسبی هم با اسباب معمول هیئت‌های عزاداری نداشت؛ گنابادیان با دستگاه‌های مونیورینگ و شنود بسیار مجهزی مواجه می‌شوند. شاهدانی که در آن روز وارد حسینیه شده بودند می‌گویند که «از روی مونیورهای نصب شده که در آن زمان در حال کار بود می‌شد رفت و آمد بخش وسیعی از شهر قم را زیر نظر داشت و دستگاه‌های شنود هم ظاهراً قادر بودند که تا فواصل زیادی را استراق سمع کنند.» این مسئله آنجا اهمیت فوق‌العاده می‌یابد که موقعیت مکانی حسینیه شریعت واقع در خیابان ارم، کوچه شریعت را در نظر آوریم: خیابان ارم مهم‌ترین خیابان قم است و حسینیه شریعت در نزدیکی بیوت بسیاری از مراجع قرار دارد. منزل آیت‌الله بهجت دیوار به دیوار حسینیه است؛ خانه مرحوم آیت‌الله شریعتمداری با آن فاصله بسیار کمی دارد؛ منزل آیت‌الله روحانی و منزل آیت‌الله شیرازی هم در نزدیکی آن قرار دارد؛ و فاصله حسینیه با بیت آیت‌الله منتظری هم زیاد نیست. به علاوه کتابخانه‌ها و مدارس علمیه مهمی هم در آن نزدیکی هستند از جمله کتابخانه مرحوم مرعشی نجفی و نیز کتابخانه و مدرسه متعلق به آیت‌الله مکارم شیرازی. به این ترتیب حسینیه تبدیل به مرکزی برای شنود و تجسس در قلب قم شده بود.

گنابادیان اما با ساده دلی تمام وسایل موجود را با حضور وکلایشان صورت‌جلسه می‌کنند و به هیئت فاطمیون تحویل می‌دهند. از این‌جا به بعد صورت بازی و سیر و قایع کلاً تغییر می‌کند. بازی ناخوشایندی آغاز می‌شود.

خارج شوید، تحویل دهید!

پس از این‌که اعضای سلسله گنابادی وارد حسینیه می‌شوند فشار و تهدید برای خروج از آنجا به آن‌ها آغاز می‌شود. از این‌جا این اعضای سلسله گنابادی هستند که از سوی مقامات رسمی «متصرف» قلمداد می‌شوند! اطلاعات قم از آن‌ها می‌خواهد که از محل خارج شوند. این در حالی است که اعضای این سلسله آشکارا از سوی متصرفان تهدید و تحریک می‌شوند. نوع تهدیدها جای شبهه‌ای باقی نمی‌گذارد که قرار بر طی همان سیر قانونی و تعیین تکلیف رسمی موقوفه در کار نیست؛ از گنابادیان می‌خواهند از محل خارج شوند تا این‌بار هیئت فاطمیون رسماً در آنجا مستقر شود. خارج شدن به این وضع از آن محل به معنی از دست دادن حسینیه بود بی‌آن‌که هیچ حقی برای آن‌ها که آن را ساخته‌اند و صاحب اصلی‌اش هستند قائل شده باشند. اعضای نگران سلسله هر روز بیشتر و بیشتر به قم می‌آیند. اطلاعات قم نیز در ادامه فشارهای خود وکلای واقف (امیر اسلامی، امید بهروزی، غلامرضا هر سینی، و فرشید یداللهی) را احضار و برای چهار روز، از هفدهم تا بیستم بهمن ماه، بازداشت می‌کند.

وقتی آن‌ها را آزاد می‌کنند تهدیدی مشخص به ایشان ابلاغ می‌شود: حسینیه باید تا بیست و سوم بهمن ماه تحویل داده شود. در این مدت گنابادیان به هر دری می‌زنند تا تظلم آن‌ها شنیده شود. از جمله گروهی از آنان نامه‌ای به مسئول دفتر رهبری در قم (آقای ملکات) و دفاتر چند تن از مراجع دیگر می‌دهند: «احتراماً اینجانبان امضاءکنندگان ذیل، عده‌ای از فقرای سلسله جلیله نعمت‌اللهی سلطانعلی‌شاهی گنابادی از آنجا که به امر بزرگان سلسله، مکلف به تقلید از مراجع عظام می‌باشند و از جهت این‌که رجوع به مراجع در تنگناها تمسک به عروۃ‌الوثقی است، بنابراین مراتب ذیل را جهت استمداد و رسیدگی به استحضار آن مرجع عالی‌قدر می‌رساند... آن‌چه مسلم است فقرای این سلسله هیچ‌گونه تضادی نه با حکومت و نه با شرع انور اسلام – که شما از مراجع عظیم‌الشأن آن می‌باشید- نداشته، بلکه همیشه از خداوند متعال توفیق روزافزون برای حضرت‌عالی و سایر مراجع و رهبر عظیم‌الشأن را خواستارند... اکنون که تمام کفر و الحاد سعی در تضعیف نظام پربرکت جمهوری اسلامی ایران دارند، ما به‌عنوان مقلدین مخلص شما؛ اولاً حمایت بی‌چون و چرا از نظام و قوانین جمهوری اسلامی و کشور پربرکت ایران را اعلام؛ ثانیاً از آن مرجع عظیم‌الشأن استدعای استمداد و کوتاه نمودن دست افرادی که قصد آزار و اذیت و و ایجاد نفاق بین مسلمین و شیعیان را دارند، داریم. بنابراین استدعای بررسی و پیگیری مشکل را خواهشمند است...»

اما تظلم‌های ایشان به‌جای نرسید و کار به‌گونه‌ای دیگر رقم خورد.

روز واقعه

روز دوشنبه بیست و سوم بهمن خیلی زود فرا رسید. چند صد تن از مریدان سلسله گنابادیه در حسینیه و مقابل آن جمع شده بودند. یکی از آن‌ها می‌گوید: «نوار مشکی زده بودیم به پیراهن‌مان یعنی که عزادار حسینیم. گل به دست گرفته بودیم یعنی این که اگر ما را بزیند ما جز گل چیزی نداریم که به شما بدهیم. شیرینی هم آورده بودیم با خودمان که اگر از در آشتی درآمدن کام‌شان را شیرین کنیم.» آشتی البته در کار نبود. در مقابل مریدان سلسله که از زن و مرد و پیر و جوان جمع شده بودند نیروی انتظامی هم آمده بود. مریدان سلسله از شهرهای مختلف خود را به قم رسانده بودند و در مقابل تعدادی چهار رقمی مأمور نیروی انتظامی هم از شهرهای مختلف آمده بودند. در میان آن‌ها که با اتوبوس‌هایی مشخص، از شهرهاشان آمده بودند نیروهایی از تهران، کرمان، لرستان، و خوزستان قابل تشخیص بودند. برای کسانی که بوی حادثه را حس می‌کردند این تکرر نشان از امری ناخوشایند داشت؛ خصوصاً برخی مریدان سلسله که خود اهل قم بودند این مسئله را به گونه‌ای خاص تفسیر می‌کردند: «معلوم بود که برای درگیری آمده بودند. آخر در قم همه آقای شریعت [شریعتی] را می‌شناسند. مأمورهای قمی هم بالاخره برای ایشان احترام قائل بودند و شاید دلشان می‌لرزید اگر قرار به درگیری با اطرافیان ایشان می‌شد.»

یکی از فقیران سلسله که پیش از حادثه از قم عزیمت کرده است می‌گوید: «در راه آمدن بوم که دیدم جلوی کلانتری‌های یازده و پانزده قم شلوغ است و ماشین‌های پلیس ایستاده‌اند. ناگهان افسری را دیدم که از قبل می‌شناختمش. از ماشین پیاده شدم و احوال‌پرسی کردم و سوال کردم که چه خبر است؟ او که تعلق من را به سلسله نمی‌دانست گفت که ما آماده باشیم چون صوفیه در حسینیه‌شان جمع شده‌اند و قرار است "قلع و قمع" شان کنند. پرسیدم کی می‌خواهد قلع و قمع کند، شما؟ گفت نه ما که کاره‌ای نیستیم. حزب‌الله قرار است بکند ما هم باید باشیم.»

رفته رفته گروهی از لباس شخصی‌های مجهز به بیسیم و باتوم هم جمع شدند. در میان آن‌ها که از معمم و مکتا گرد آمده بودند دو نفر بلندگو به دست داشتند و با توهین و تهدید خطاب به جمعیت حرف می‌زدند. یکی‌شان مداحی به نام سلحشور بود که قمی‌ها می‌شناختندش و دیگری معممی به نام شهشانی که برای کرمانی‌ها خاطره تلخ قتل‌های زنجیره‌ای این شهر را زنده می‌کرد.

فضا بسیار تند بود و جمعیت مریدان گل به‌دست حالا دیگر آشکارا می‌فهمیدند که می‌خواهد آن‌ها را به واکنش تحریک کنند: «می‌آمدند ما را هل می‌دادند و می‌زدند و فحش می‌دادند. نه این‌که خودمان را فحش بدهند یا پدر و مادرمان را؛ به آقای شریعت ناسزا می‌گفتند. انگار برنامه داشتند که جلوی ما که به جناب ایشان ارادت داریم بهشان ناسزا بگویند تا ما را از جا به در برند. اما ما نمی‌خواستیم به هیچ قیمتی با آن‌ها درگیر شویم. اصلاً قرارمان این بود که اگر هم ما را زدند ما به آن‌ها گل بدهیم...» محاصره ادامه داشت و توهین و تحریک و ضرب و شتم. مردم بی‌پناه همچنان با همان گل و شیرینی و بعضاً با عکس‌هایی از رهبر پیشین و فعلی جمهوری اسلامی و عکس‌هایی از شهدای سلسله در جنگ با عراق در دست ایستاده بودند اما پراکنده نمی‌شدند. با تاریکی هوا حمله آغاز شد. «با باتوم برقی می‌زدند، زن و مرد هم نمی‌شناختند. بر سرهامان می‌زدند. بی‌هیچ ملاحظه‌ای می‌زدند تا زیر این ضربه‌ها بمیریم.»

بعد دورتادور حسینیه و بام آن را هم به آتش کشیدند. دیگر مردم واقعاً از این ترسیده بودند که گویی مهاجمان هیچ پروایی از کشتن یا سوزاندن آن‌ها ندارند. عده‌ای از مریدان برای این‌که راهی باز کنند و حلقه محاصره را بکنند که در آتش نسوزند پس از ساعت‌ها کتک خوردن و پاسخی ندادن به سوی مهاجمان سنگ پرتاب کردند. با این‌کار که از سوی برخی مسئولان گزارش دهنده به دروغ به عنوان آغاز درگیری یاد شده است، عده‌ای راهی یافتند تا بگریزند. اما همان‌ها هم در فرار به حد مرگ کتک می‌خوردند. خشونت مهاجمان بی‌حد و باورنکردنی بوده است. به‌عنوان نمونه یکی از حاضران چنین می‌گوید: «در کنار من خانمی بود که کودک نوزادش را هم بغل کرده بود. یکی از آن‌ها به او حمله کرد و او را طوری هل داد که بچه از دستش افتاد. من دویدم و بچه را برداشتم. دیدم بیچاره به خاطر این که گاز اشک‌آور به گلوش رفته خس خس می‌کند. اما یک‌دفعه به من هم حمله کردند و یکی از آن‌ها بچه را از دستم گرفت و مثل انگار یک تکه دستمال را گرفته باشد آن را به جوی آب کنار خیابان انداخت.» مهاجمان قصد دستگیری همه تجمع‌کنندگان را داشتند و برای این‌کار ده‌ها اتوبوس آماده کرده بودند که جمعیت را کتک‌زنان داخل آن‌ها می‌راندند.

مردم به هر سو می‌دویدند تا فرار کنند. برخی مغازه‌ها مردم را به داخل خود پناه دادند؛ اما خود نیز مورد هجوم قرار گرفتند و خرد شدند تا پناهندگان بیرون کشیده شوند. عده‌ای توانستند به حرم پناه ببرند، اما نیروهای امنیتی آن‌ها را در همان قسمتی که جمع شده بودند محبوس کردند تا برای بردن‌شان اتوبوس بیاورند. آن‌ها حسینیه را تصرف کردند. و منزل سید احمد شریعتی را هم اشغال می‌کنند. فردا روز که حسینیه را به همراه خانه با بولدوزر ویران می‌کنند، اسباب و اثاثیه خانه را هم بیرون می‌ریزند و به آتش می‌کشند. برخی از حاضران می‌گویند که خود سید احمد شریعتی به دلیل این‌که تهدید به مرگ شده بود از پیش منزلش را، در جنب حسینیه، ترک کرده بود.

صبح تیره

نهایتاً حدود 2000 نفر را دستگیر کردند (استاندار قم این رقم را 1000 نفر ذکر کرده است). تعداد دستگیر شدگان برای جادانشان بسیار

زیاد بود. از این میان حدود 300 نفر را به زندان «ساحلی» قم بردند. 500 الي 600 نفر را بدواً در هلال احمر قم محبوس کردند. عده‌اي را هم به پادگان‌هاي اطراف شهر از جمله پادگانی که بالای جاده تهران است بردند.

در این میان حکم بازداشت بیست نفر از جمله سید احمد شریعتی و چهار وکیلش صادر شده است. به علاوه یکی از وکلای اهل این طریقت هم به نام آقای بهمن نظری که برای رسیدگی به کار دستگیرشدگان خود را از اهواز به قم رسانده بود به محض معرفی و ارائه پروانه وکالت دستگیر می‌شود!

در ضرب و شتم‌هاي حمله وحشیانه شبانه بسیاری به شدت مصدوم شدند که شمارشان دست‌کم به 400 نفر می‌رسد، و خبرهاي نگران کننده‌اي از امکان فوت یکی از مصدومان که يك دبیر آموزش و پرورش است به گوش می‌رسد. فرداي واقعه یکی از اعضاي درمانگاه خیریه «صالح» در تهران، متعلق به سلسله گنابادی، بوده به «شورای تأمین» استان قم مراجعه می‌کند و از این شورا نامه می‌گیرد که به ملاقات محبوسان برود و دستگیرشدگانی را که حالشان وخیم است به تهران منتقل کند. اما واقعه‌اي که برای او رخ می‌دهد بسیار تلخ و تأسفبار؛ به محض این که در یکی از بازداشت‌گاه‌ها خود را به همراه نامه معرفی می‌کند نه تنها اجازه انتقال کسی را نمی‌یابد بلکه خود او را چنان کتک می‌زنند که به حال نزع می‌افتد.

کسانی که تا به حال آزاد شده‌اند می‌گویند که پیش از آزادی با تهدید و شکنجه از آن‌ها سه تعهد گرفته‌اند: به شهرهایشان که برمی‌گردند خود را به اداره اطلاعات معرفی کنند؛ تعهد بدهند که دیگر در هیچ مجلس صوفیانه‌اي شرکت نمی‌کنند؛ و این که تفرنامه‌اي را نسبت به تصوف امضا کنند. کار اما به همین‌جا ختم نشده؛ در برخی شهرها مانند همدان کسانی که با این وضع آزاد شده‌اند را به اداره اطلاعات می‌برند و در آن‌جا باز هم کتک می‌زنند. پیرمرد روضه‌خوان حق داشت که بعد از چهل سال گریاندن خلق به «ذکر» مصیبت اسیری، حالا خود به «رویت» آن اشک بریزد.

دریافت با ایمیل

برای دریافت روزانه‌ی مطالب روز آدرس ایمیل‌تان را وارد کنید:

استفاده‌ی غیر تجاری از مطالب «روز» تنها بر اساس پروانه‌ی کرییتیو لایسنس و به‌طور مشروط آزاد است.

